

بدعت

(۱)

بدعت از بحث‌های مهم میان رشته‌ای بین علم فقه و کلام است و از قدیم، از جمله مباحث مطرح و مورد گفتگو در میان فقها و متکلمان بوده و هست. بدعت ابعاد مختلف و جوانب گوناگون دارد، و گاهی تقسیم‌بندی‌هایی برای آن مطرح کرده‌اند. در این نوشتار، نگاهی علمی به این مسأله بحث برانگیز داریم و سعی داریم با استناد به دلایل و شواهد روشن، نظریه درست را در این باره ارائه کنیم.

بدون الگوی پیشین آفرید، به همین مناسبت خدا به پیامبر امر می‌کند که بگوید: ﴿مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾^(۵) یعنی: «من فرستاده بی‌سابقه نبودم، پیش از من نیز پیامبرانی آمده‌اند». بدعت در اصطلاح متکلمان و فقیهان

«بدعت» در لغت، آفریدن چیزی بدون الگوی پیشین است به گونه‌ای که پیشتر نشانی و شناختی از آن در کار نباشد^(۱)، این واژه از ماده «بَدَعَ» گرفته شده و دو معنی ریشه‌ای دارد و آن دو عبارتند از: ۱. انقطاع و بریدگی، ۲. ایجاد چیزی بدون نمونه پیشین.^(۲) و هر مصنوعی بدون الگوگیری از چیزی «بدعت» است.^(۳) از این رو است که خدا خود را ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ خوانده است^(۴) یعنی: خداوند آسمانها و زمین را

۱. العین، ج ۲، ص ۵۴.

۲. المقائیس، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳. مفردات، ص ۲۸.

۴. بقره/۱۱۷.

۵. احقاف/۹.

چندان تفاوتی با معنی لغوی آن ندارد، جز این که معنی لغوی از گستردگی خاصی برخوردار است ولی معنی اصطلاحی آن، مخصوص به دین و شریعت است و لذا می‌گویند «بدعت» در مقابل «سنت»، و آن نوآوری در شریعت، است که ریشه‌ای در آن نداشته باشد^(۱) بدعت همان است که در حدیث نبوی آمده است: «من أحدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد...»، «هر کس از پیش خود در امور مربوط ما (شریعت) چیز جدیدی پدید آورد که از آن نباشد، آن چیز مردود است». بنابراین، هر چیزی که در شرع، اصل و ریشه‌ای ندارد، بدعت می‌باشد و چیزی که دلیلی بر آن در شرع باشد «بدعت» نیست.^(۲)

تعریف دانشمندان شیعه از بدعت بسان تعریفات یاد شده است، به عنوان نمونه: «بدعت، افزودن چیزی بر دین یا کاستن از آن است»^(۳)، هر نوع اذانی که در شریعت وارد نشده است، بدعت می‌باشد.^(۴) هر گونه نوآوری در دین که اصلی در کتاب و سنت ندارد، بدعت است. علت آن که این کار، «بدعت» نامیده می‌شود این است که شخصی از

پیش خود، آن را «ابداع» کرده است، و در حدیث وارد شده است: «من توضعاً ثلاثاً فقد أبدع»، «هر کس در وضو، عضوی را سه بار بشوید، در دین بدعت گذاشته است»، یعنی کاری بر خلاف سنت انجام داده است، زیرا در زمان پیامبر نبوده، پس بدعت خواهد بود^(۵). مجلسی، در تعریف بدعت کمی گسترده‌تر، سخن گفته است: بدعت چیزی است که در شرع پس از رسول خدا ﷺ پدید آید و در آن مورد، دلیل ویژه‌ای نباشد و یا مشمول ادله عام آن نگردد، یا از آن، بالخصوص یا به طور عموم، نهی شده باشد، بنابراین، چیزی که زیر مجموعه ادله عام، قرار گیرد بدعت نیست، مانند ساختن مدارس، زیرا داخل در عنوان عمومات «ایواء المؤمنین» (سرپناه دادن به مؤمنان) و کمک به آنها است، و نیز نگارش برخی از کتب علمی که تأثیری در علوم دینی دارند و یا استفاده از لباس‌های نو و

۱. فتح الباری، ج ۵، ص ۱۵۶.

۲. فتح الباری، ج ۱۷، ص ۹.

۳. الرسائل سید مرتضی، ج ۳، ص ۸۳.

۴. مختلف الشیعة، ج ۲، ص ۱۳.

۵. مجمع البحرین، ج ۱، ماده «بدع».

است: بدعت، چیزی است که با علم به این که از دین نیست، آن را به دین، نسبت و به امر شرع انجام دهند.^(۲) و تعریف شیخ انصاری از بدعت نیز همان است که از آشتیانی نقل شد.^(۳)

اینها یک رشته تعریف‌هایی است که از فریقین نقل شد و خلاصه تعریف‌ها یک جمله بیش نیست و آن این که فردی در قلمرو دین، اعم از عقیده و احکام، تصرف کند، با این که می‌داند از دین نیست و یا شک دارد از دین هست یا نه - مع الوصف - آن را به دین نسبت بدهد، بنابراین، آگاهی از این که از دین نیست، لازم نیست، حتی اگر با تردید نیز آن را به دین نسبت بدهد، بدعت خواهد بود.

در اکثر تعریف‌ها، «افزودن»، مطرح است در حالی که کاستن و حذف چیزی از دین نیز بدعت خواهد بود، مثلاً «حی علی خیر العمل» که جزء اذان بوده،^(۴) حذف آن از اذان، بدعت به شمار می‌رود.

غذاهای نو، پدیده‌ای است که در عصر رسول خدا نبوده‌اند، بدعت شرعی نیست، زیرا همگی داخل در عمومات حلیت است و فرض آن است که از آنها نهی نشده است، بنابراین، هرگاه چیزی به صورت عموم مستحب باشد ولی به آن رنگ خاصی بدهند و به نوعی به آن قید بزنند، بدعت به شمار می‌رود، مثلاً وارد شده است که نماز، بهترین کار است، و در هر زمان می‌توان آن را به جای آورد. هرگاه فردی برای انجام چند رکعت، وقت خاصی را تعیین کند و خصوصیت وقت را به شرع نسبت دهد، بدعت خواهد بود، و نیز در شرع گفتن «لا اله الا الله» در هر زمان، مستحب است، ولی هرگاه کسی زمان خاصی را برای آن معین کند و به شرع نسبت دهد در حالی که در شرع، چنین خصوصیتی وارد نشده، بدعت می‌باشد.^(۱)

در حالی که تعریف مرحوم مجلسی از گستردگی بیشتری برخوردار است، اما قید آگاهانه در تعریف وی، در تعریف‌های پیشین نیامده است، در حالی که در دو تعریف آینده، این قید، وارد شده

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲-۲۰۳.

۲. بحر الفوائد آشتیانی: ۸۰.

۳. فرائد، ۳۰.

۴. مقاتل الطالبیین: ۲۹۷، سیره حلبی: ۳۰۵/۲، شرح تجرید قوشجی، بخش امامت.

ارکان بدعت:

نسبت نمی‌دهند، بدعت شرعی محسوب نمی‌شود، ولی آیا مشروع است یا نامشروع، حکم آن را باید از فقیه پرسید و یا از ادله شرعی، استخراج نمود. ویژگی دستکاری در امور دینی را می‌توان از آیات قرآنی یاد شده در زیر استفاده کرد:

۱. مشرکان روزی خدا را از پیش خود، به دو قسمت حلال و حرام، تقسیم می‌کردند. خدا آنان را چنین نکوهش می‌کند: «قُلْ اَللّٰهُ اَذَنٌ لَّكُمْ اَمْ عَلٰى اللّٰهِ تَسْتَفْتَوْنَ»^(۱)، «آیا خدا به شما چنین اجازه‌ای داده است که رزق و روزی خدا را به دو قسمت تقسیم کنید یا بر خدا افترا می‌بندید؟» و در آیه دیگر چنین می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هٰذَا حَلَالٌ وَهٰذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلٰى اللّٰهِ الْكَذِبَ»^(۲)، «آنچه را به دروغ وصف می‌کنید، حلال و حرام نشمارید، زیرا با این کار به خدا دروغ می‌بندید».

مضمون هر دو آیه گواهی می‌دهد که علت نکوهش این است که آنها تحلیل و تحریم را به خدا نسبت می‌داده‌اند، و اگر

تعریف‌های پیشین، برگرفته از کتاب و سنت است و نشان می‌دهد که حقیقت بدعت را سه مطلب تشکیل می‌دهد: ۱. دستکاری در امور دینی اعم از اصول و فروع با افزودن و کاستن، ۲. گستردن آن در میان مردم، ۳. نبود دلیل خاص یا عام بر کاری که به دین نسبت داده شده، اینک توضیح هر سه:

الف) افزودن یا کاستن احکام دینی:

هر چند نویسندگان لغت، «بدعت» را در مطلق نوآوری در تکوین و تشریع، معرفی کرده‌اند، ولی از نظر قرآن مخصوص دستکاری در امور دینی اعم از اصول و فروع است، بنابراین هرگونه نوآوری در محیط صنعت و عادات و آداب و غیره، بدعت در شریعت نیست، بلکه حکم آن را از نظر حلال و حرام بودن باید از کتاب و سنت استخراج کرد، مثلاً صنایع نوین در زمینه‌های کشاورزی و بافندگی و نظامی و حمل و نقل و انرژی از نظر لغت، بدعت و نوآوری است، ولی چون پدید آرندگان، آن را به شریعت

۱. یونس: ۵۹.

۲. نحل: ۱۱۶.

از پیش خود (بدون نسبت به خدا) روزی را به دو نوع تفسیم می‌کردند، یک امر شخصی حساب می‌شد و جای نکوهش نداشت، زیرا هر فردی حق دارد از غذایی بهره بگیرد و از غذای دیگر امساک کند، اما نسبت دادن حکم حلال و حرام به شریعت امر دیگری است که نیازمند دلیل می‌باشد.

۲. قرآن، اهل کتاب را نکوهش می‌کند که کتاب الهی را دستکاری می‌کردند و آن را به خدا نسبت می‌دادند و در مقابل این کار، از افراد و مقاماتی پاداش مادی دریافت می‌نمودند، چنان که می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^(۱)، «وای بر کسانی که از پیش خود کتابی می‌نویسند و بعد می‌گویند این کتاب از جانب خداست تا در برابر آن پاداش مادی اندکی دریافت کنند، پس وای بر آنها به خاطر آنچه می‌نویسند، و وای بر آنها به خاطر درآمدی که کسب می‌کنند».

جمله ﴿هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ می‌رساند که

علت نکوهش این بوده که آن را به خدا نسبت می‌داده‌اند.

۳. ﴿وَرَهْبَانِيَّةٍ ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾^(۲)، «دنیاگریزی که از پیش خود اختراع کرده بودند و ما آنان را به آن امر نکرده بودیم».

جمله ﴿مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾ شاهد بر این است که بدعت، تصرف در قلمرو دین است نه هر نوآوری که ارتباطی به دین و شریعت نداشته باشد.

۴. قرآن، یهودان و مسیحیان عصر رسالت را نکوهش می‌کند و می‌گوید: آنان علمای دینی خود را خداوندگاران خویش ساخته‌اند، آنجا که می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۳)، «آنان دانشمندان و راهبان خود را خدایگان خویش گرفته‌اند و نیز مسیح فرزند مریم را، در حالی که به آنان امر نشده جز این که خدای یگانه را بپرستند،

۱. بقره: ۷۹.

۲. حدید: ۲۷.

۳. توبه: ۳۱.

که جز او خدایی نیست. او منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهید».

دیدار و گفتگوی عدی بن حاتم با پیامبر اسلام، معنای این آیه را روشن می‌سازد. عدی بن حاتم برای آگاهی از ویژگی‌های آیین جدید رهسپار مدینه شد، در حالی که صلیب طلایی بر گردنش بود، وقتی حضور رسول خدا رسید، حضرت فرمود: صلیب را دور بپفکن، آن بت است، آنگاه رسول خدا آیه یاد شده را خواند. عدی عرض کرد ما هرگز دانشمندان و راهبان خود را نمی‌پرستیم.

پیامبر فرمود: اگر چیزی در تورات و انجیل حلال باشد ولی آنان آن را حرام اعلام کنند یا بالعکس، از کدام پیروی می‌کنید؟ عرض کرد: از قول علمای دین. فرمود: این همان پرستش آنها است، یعنی آنها را خداوندگاران خویش کرده‌اید و حلال و حرام را به دست آنها سپرده‌اید.^(۱)

از نظر قرآن، تشریع در دست خدا است و هیچ کس حق ندارد تکلیف بندگان خدا را از پیش خود تعیین کند، آنجا که می‌فرماید: ﴿لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرٌ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا

اللَّهُ﴾^(۲)، حکم از آن خدا است، امر کرد که جز او را نپرستید. و آن کس که زمام تشریع را به کسی دهد او را رب و صاحب خود فرض کرده و از بدعت‌های او پیروی می‌کند.

در حدیث نبوی چنین وارد شده است: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَإِنَّ أَفْضَلَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»^(۳)، «راست‌ترین گفتارها کتاب خداست و بهترین هدایت، راهنمایی محمد ﷺ است و بدترین کارها، چیز جدید و نوظهور است، و هر بدعت و نوآوری، گمراهی است، و هر گمراهی سزاوار دوزخ است».

مُسْلِمًا مَقْصُودُ أَزْ «شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا»، هر نوآوری در هر رشته‌ای نیست، بلکه به قرینهٔ ماقبل و مابعد، آن نوآوری بی سابقه‌ای است که مربوط به دین باشد، در حالی که در دین، از آن خبری نباشد. این که گاهی برخی از افراد

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳.

۲. توبه/۴۰.

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۰.

ناوارد، با این حدیث، بر حرمت هر نوآوری در عرصه زندگی استدلال می‌کنند، نوعی تحریف در معنی حدیث است، «بدعت»، نوآوری در دین است که صاحب شریعت، آن را بیان نکرده، در حالی که نوآوری در عرصه زندگی خارج از مفهوم «بدعت» شرعی بوده و حکم آن از نظر حلال و حرام بودن، از ادله شرعی استخراج می‌شود.

بدعت در روایات

بدعت، در روایات به عناوین گوناگون وارد شده است:

۱. نکوهش بدعت: مانند: خدا، روزه و نماز و صدقه و حج و عمره و جهاد و جهاد بدعت گذار را نمی‌پذیرد^(۱) حدیقه از پیامبر پرسید آیساً پس از این خیر (پیروزی اسلام) شری هست؟ فرمود: آری، گروهی که که به سنتی غیر از سنت من عمل می‌کنند.^(۲)

۲. دعوت دانشمندان برای مبارزه با بدعت: رسول گرامی فرمود: آنگاه که بدعت‌ها یکی پس از دیگری خود را نشان داد، بسر عالمان است که دانش خود را

آشکار سازند، هر کس از این وظیفه سرتابد، لعنت خدا بر او باد.^(۳)

۳. ایجاد خط دفاعی میان بدعت‌گذاران و جامعه اسلامی: امام صادق علیه السلام به عمر بن یزید گفت: با بدعت گذار نشست و برخاست نکنید، در غیر این صورت نزد مردم سان آنها خواهید بود، رسول گرامی فرمود: انسان بر آیین همشین خود می‌باشد یعنی هم فکر او خواهد بود.

در کتابهای حدیثی، روایات زیادی پیرامون بدعت و ضررهای آن و کیفیت مبارزه با آن وارد شده است.^(۴)

از مجموع آیات و روایات گذشته روشن شد که بدعت، جز دستکاری در آیین الهی چیزی نیست. اکنون به بررسی عنصر دوم از عناصر سه گانه در مفهوم بدعت می‌پردازیم:

ب) اشاعه در میان مردم: هرگونه نوآوری در دین و تصرف در آن، در

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۰۶، کتاب الامارة.

۳. کافی، ج ۱، ص ۵۵-۵۴، حدیث ۲، افزون بر آن حدیث ۱، ۳ و ۴.

۴. بحار، ج ۲، ص ۲۶۴، ح ۱۴، ۱۵ و ص ۳۰۴، ح ۴۵ و ج ۳۶، ص ۲۸۸-۲۸۹.

کسانی خواهد بود که از آن پیروی می‌کنند و چیزی از پاداش آنها کم نمی‌شود، و اگر کسی به گمراهی دعوت کند، برای او مانند گناهان کسی است که از آن پیروی کنند و چیزی از گناه آنان کم نمی‌شود».

حدیث یاد شده حاکی است که بدعت، در اندیشه‌پردازی، بدون اعلام و گسترش آن خلاصه نمی‌شود، بلکه فعالیت در نشر آن در میان مردم نیز از ارکان بدعت است.

ج) نبود دلیل عام یا خاص: این عنصر سوم است که با بیان آن، هویت بدعت مشخص می‌شود و آن، نبودن دلیل شرعی بر اندیشه نو در کتاب و سنت است، بنابراین، هر نوآوری که از دو مصدر یاد شده، مایه نگیرد، بدعت شمرده می‌شود. هرگاه فردی، اندیشه‌ای را به شریعت نسبت دهد که اصلاً در شریعت، از آن اثری نیست، مانند روزه عید فطر، و یا خصوصیتی را به شریعت نسبت بدهد که در آن نیست، مانند این که بگوید: روزه را

صورتی بدعت به شمار می‌رود که بدعتگذار آن را در میان مردم، گسترش دهد، خواه از طریق رفتار و گفتار، و خواه از طریق نگارش و رسانه‌ها، و به عبارت دیگر تا در میان مردم اشاعه ندهد «بدعت» به معنی نوآوری در دین صدق نمی‌کند. به گواه این که عمل مشرکان در تحلیل و تحریم روزی‌های خدا، که قبلاً مطرح شد، یک عمل شخصی و در خفا و پنهان نبود، بلکه مشرکان، قبلاً فکر را می‌آفریدند، بعداً مردم را به آن دعوت می‌کردند. و از این جهت مستحق نکوهش و عذاب الهی شدند. همچنین راهبان، اندیشه دنیاگریزی را پدید آورده، و بعد، آن را به طرق مختلف در میان مردم گسترش می‌دادند. مسلم در صحیح خود، از رسول خدا چنین روایت می‌کند: «من دعا إلى هدى، كان له من الأجر مثل أجور من تبعه، لا ينقص ذلك من أجورهم شيئاً ومن دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم، مثل آثام من يتبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً».^(۱)

«هر کس مردم را به شاهراه

هدایت، راهنمایی کند، برای او پاداش

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۲، کتاب علم؛ صحیح بخاری، ۹، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة.

همگی، از قلمرو بدعت، خارج خواهد بود، ولی در عین حال، حلال و حرام بودن آن، مربوط به استخراج حکم آن از کتاب و سنت است.

از آنچه بیان گردید، روشن شد که بدعت به معنی دستکاری در امور دینی یک قسم بیش ندارد و آن پیوسته مذموم و حرام است و تقسیم آن بر اساس احکام پنجگانه شرعی چنان که شهید اول بیان کرده است^(۲) مربوط به معنای لغوی آن است. (که در سطور ملاحظه می شود) بنابراین اشکال شاطبی بر تقسیم^(۳) وارد نیست.

۱. تقسیم بدعت بر اساس احکام پنجگانه

بدعت به معنای لغوی را می توان بر اساس احکام پنجگانه فقهی تقسیم کرد. در میان دانشمندان شیعه شهید اول این تقسیم را پذیرفته و می گوید: امور نوظهور پس از رحلت پیامبر بر پنج بخش تقسیم می شوند: ۱. واجب، مانند گردآوری قرآن

باید تا نیمه شب ادامه داد، هر دوی اینها بدعت است و در تعریف های پیشین از بدعت، به این حقیقت، اشاره شد. از این بیان، روشن می شود که جواز، بلکه وجوب تمرین های نظامی و دستیابی به صنایع نوی دفاعی که جنبه بازدارندگی دشمن دارد، همگی داخل در سنت بوده و از بدعت بیرون می باشند، زیرا هر چند این گونه نوآوری های ویژه، در کتاب و سنت، وارد نشده، اما ضابطه کلی که در کتاب خدا هست، گواه بر مشروعیت این گونه نوآوری هاست، آنجا که می فرماید: «وَأَعْتَدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُّوا لَهُمْ وَعَدُّكُمْ»^(۱)، «تا آنجا که می توانید نیروی نظامی و اسب های آماده تهیه کنید تا دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید». و در مسأله خاتمیت، این مسأله به ثبوت رسیده است که آیین اسلام، گوهر دین را بیان می کند و اما صدف دین در گرو شرایط زمان و مکان است از این بیان روشن شد که هرگونه نوآوری، که در آن، این عناصر سه گانه وجود داشته باشد، بدعت بوده، و در صورت نبود یکی یا

۱. انفال: ۶۰.

۲. الفوائد والقواعد، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۴.

۳. الاعتصام، ج ۱، ص ۱۳۰.

و سنت پیامبر، ۲. حرام، مانند شستن پاها در وضو، و مسح بر غیر پا و برگزاری نوافل با جماعت، ۳. مستحب، چیزی که ادله مستحبات آن را دربرمی‌گیرد مانند ساختن مدارس، ۴. مکروه، چیزی که ادله مکروهات شامل آن می‌شود، مانند کم کردن تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام، ۵. مباح، چیزی که داخل تحت ادله مباحات می‌باشد، مانند الک کردن آرد، زیرا رفاه در زندگی امر مباح است.^(۱)

این تقسیم بر اساس بدعت لغوی انجام گرفته است، زیرا هر امر نوظهوری پس از رحلت پیامبر بسان امور موجود در زمان خود آن حضرت، یکی از پنج حکم را دارد، در حالی که بدعت در شرع جز یک حکم نمی‌تواند داشته باشد و آن حرمت است، زیرا «بدعت» در شرع دستکاری در امور دین است و آن در اختیار خدا است و لذا مجلسی می‌گوید: تقسیم بدعت بر اساس احکام خمسة فقهی باطل است، زیرا بدعت فقط بر چیزی می‌گویند که حرام باشد، چنان که رسول خدا فرمود: «وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة سیلها النار» هر بدعتی گمراهی

است و گمراهی مایه ورود در آتش است.^(۲)

شاطبی بر این تقسیم سخت معترض است و می‌گوید هیچ دلیل دینی و شرعی بر این تقسیم دلالت نمی‌کند و این تقسیم‌بندی نوعی متناقض است^(۳) ولی حق این است که نزاع به نوعی نزاع لفظی است، زیرا باید دید تقسیم بدعت به چه معنی است، به معنی لغوی، تقسیم، کاملاً معقول، اما به معنی شرعی و اصطلاحی کاملاً نادرست.

۲. تقسیم بدعت به حسنه و سیئه:

برخی، بدعت را به دو گونهٔ پسندیده و ناپسند تقسیم کرده‌اند. ریشهٔ این تقسیم، گفتار خلیفهٔ دوم است، زیرا نماز تراویح قبلاً به صورت فرادی خوانده می‌شد، بعداً به پیشنهاد او به صورت جماعت انجام شد، و او وقتی مشاهده کرد که همگان پشت سر یک امام نماز تراویح را انجام می‌دهند چنین گفت: «نعمت البدعة»

۱. الفوائد والقواعد، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. بحار الأنور، ج ۲، ص ۳۰۳، حدیث ۴۲.

۳. الاعتصام، ج ۱، ص ۱۳۰.

روشن می‌شود که تقسیم بدعت به دو دسته، با معنی واقعی بدعت تطبیق ندارد و از کسانی که این حقیقت را به روشنی بیان کرده، شاطبی در الموافقات است. او می‌گوید: واقعیت بدعت، نوعی کنار نهادن شریعت و تضاد با آن است، و چنین چیزی هرگز به دو دسته حسن و قبیح تقسیم نمی‌شود، چگونه می‌شود، ستیزه‌جویی با شرع، امری نیکو و پسندیده باشد؟^(۱)

چیزی که می‌تواند محور این تقسیم باشد، تقسیم بدعت لغوی است، زیرا کارهای نو در طول زندگی، یا آداب و عادات نو، گاهی به سود مردم تمام می‌شود و گاهی به ضرر آنان. اینجاست که می‌توان آن را زیبا و نازیبا خواند، مثلاً نخستین کاری که پس از رحلت رسول خدا ﷺ در زندگی صحابه پدید آمد، الک کردن آرد، و جدا کردن پوسته گندم از آن بود، که نوعی تأمین در زندگی سخت عرب‌های آن زمان به حساب می‌آمد. از این جهت می‌توان آن را بدعت حسنه

هذه «این، بدعت نیکویی است»^(۱) اینک مشروح داستان: عبدالرحمن بن عبدالقاری می‌گوید: من با عمر بن خطاب در شبی از شب‌های ماه رمضان، وارد مسجد شدیم. دیدیم که مردم به صورت پراکنده مشغول نماز تراویح هستند و بعضی نماز خود را فرادی می‌خوانند و گاه یک دسته به یک نفر اقتدا می‌کنند، گفت: ای کاش می‌توانستم همه اینها را پشت سر یک قاری، گرد آورم، از این جهت اُبّی بن کعب را برای این کار انتخاب کرد. شب بعد که به مسجد رفت، دید همگی به یک نفر اقتدا کرده‌اند، در این هنگام گفت: «این، بدعت نیکویی است».

در این مورد سؤالی پیش می‌آید: هرگاه برگزاری نماز تراویح، با جماعت در شرع وارد شده باشد، در این صورت، برگزاری آن به صورت فرادی یا به صورت جماعت‌های متفرق یا با امام واحد، همگی مشروع بوده و اصلاً بدعت نخواهد بود، و اگر چنین اجازه‌ای در اقامه نماز تراویح در شرع نباشد، طبعاً بدعت بوده، آن هم بدعت قبیح و محرم خواهد بود، نه بدعت حسنه. از این بیان

۱. بخاری، ج ۳، ص ۴۴، کتاب صوم.

۲. موافقات، ج ۱، ص ۴۲.

توصیف کرد.

بدعت عادی و شرعی: برخی «بدعت»

را به بدعت در امور عادی و شرعی تقسیم می‌کنند^(۲)، و این تقسیم نیز به‌سان تقسیم پیشین، پایهٔ صحیحی ندارد، زیرا بدعت، همان دستکاری در امور شرعی است، خواه در مورد عبادات یا معاملات باشد، و یا در امور مربوط به مسائل سیاسی اسلام، و اما امور عادی که امروز آن را فرهنگ ملتها می‌خوانند از قلمرو بدعت شرعی بیرون است، و فقط می‌تواند تحت بدعت لغوی داخل شود، مثلاً امروز در زندگی مردم، دگرگونیهای عمیقی رخ داده است، خواه در مسائل معماری و خانه‌سازی و خواه در آموزش و پرورش و یا در رسانه‌های گروهی و یا در انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها، همهٔ اینها بدعت لغوی محسوب می‌شدند، نه بدعت شرعی، زیرا هرگز پدید آورندگان، آنها را به شرع نسبت نمی‌دهند، ولی در عین حال، بدعت نبودن، دلیل بر جواز شرعی آنها نیست، و باید حکم آنها را از کتاب و سنت استخراج کرد.

از این بیان، روشن می‌شود که مقصود از حدیث معروف «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعُمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا»^(۱) مقصود از سنت حسنه، آن کارهای مباحی است که برخی آن را رواج داده‌اند، مانند ایجاد مدارس و کتابخانه‌ها و دیگر امور فرهنگی، مسلماً رواج این گونه سنتها مایهٔ گسترش علم و دانش در میان مردم است که کاری مباح و پسندیده است، چنان که مقصود از سنت سیئه کارهای حرامی است که در جامعه وجود نداشته ولی فردی آن را رواج می‌دهد، مانند اختلاط زن و مرد در مجالس مهمانی و عروسی، آن هم بدون حجاب، همراه با نوازندگی، بنابراین، این حدیث، مربوط به بدعت اصطلاحی نیست، زیرا هیچ کدام از این دو نفر، تصرف در قلمرو دین نکرده، بلکه فرد نخست، به یک امر مستحب جامعه عمل پوشانیده و فرد دیگر امر حرامی را اشاعه داده است.

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۱.

۲. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۱۲۹.

بدعت حقیقی و نسبی: تقسیم بدعت به حقیقی و نسبی از آن شاطبی است، او می‌گوید: بدعت حقیقی چیزی است که برای آن دلیلی از کتاب و سنت و اجماع در کار نباشد، هر چند بدعت‌گذار مدعی است برای آن در شرع دلیل است.

«بدعت نسبی» کار دو سویه است، از یک سو برای آن دلیلی هست و از سوی دیگر فاقد دلیل می‌باشد و به همین جهت نام «نسبی» به آن نهاده شده، نه صد در صد مخالف و نه صد در صد موافق شریعت است. او برای روشن شدن این تقسیم مثال‌هایی آورده است، مانند:

۱. هرگاه فردی در ماه، روز معینی را برای روزه گرفتن اختصاص دهد و بر آن استمرار ورزد، و روزه در آن روز نه مورد نهی واقع شده باشد و نه مورد امر.

۲. فردی شبی یا روزی را برای خواندن قرآن اختصاص می‌دهد و پیوسته در آن ساعات مشغول خواندن قرآن شود.

۳. عصر عرفه اجتماعی در مسجد پدید آورند و به صورت دسته جمعی قرآن و دعا بخوانند شبیه اهل عرفه.^(۱)

شاطبی برای بدعت بودن این نوع

اعمال چهار دلیل اقامه کرده است:

۱. این نوع خصوصیت در شرع وارد نشده هر چند روزه گرفتن و خواندن قرآن به طور مطلق در شرع وارد گشته است اما تخصیص روزی یا وقتی برای این عمل در کتاب و سنت وجود ندارد.

۲. چهره این عمل مشتبّه است، آیا بدعت است که از آن جلوگیری شود یا سنت است که به آن عمل گردد.

۳. چنین عملی با این خصوصیت در عصر رسول خدا و صحابه وی نبوده است.

۴. استمرار بر چنین عمل سبب می‌شود که گروهی آن را سنت تلقی کنند و تصور کنند که این خصوصیت در شرع وارد شده است.^(۲)

با توجه به دو اصلی که یادآور می‌شویم بی‌پایگی این تقسیم ظاهر می‌شود:

الف) دلیل همة حالات را دربرمی‌گیرد

مورد بحث جایی است که دلیل روزه

۱. الاعتصام، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۹۰.

۲. مدرک پیشین.

گرفتن یا خواندن قرآن از اطلاق گسترده برخوردار باشد یعنی تمام حالات و کیفیات را در برگیرد.

ب) استمرار بر عمل به دو گونه است: شخصی که عملی مستحبی را به صورت خصوصی انجام می‌دهد و بر آن استمرار می‌ورزد از دو حال خالی نیست: گاهی معتقد است روزه در فلان روز معین و یا خواندن قرآن در شب جمعه به خصوص در شرع وارد شده است و گاهی انتخاب روزی یا کیفیت خاصی برای این است که با دیگر شرایط زندگی او هماهنگ است بدون این که خصوصیت را به شرع نسبت بدهند.

صورت نخست حتماً از مصادیق بدعت است. اما در صورت دوم شائبه بدعت نیست زیرا در دین دستکاری نمی‌کند بلکه چون روز معین، در هر ماه، روز فراغت او است از این جهت روزه گرفتن برای او آسانتر است، از این جهت آن روز را انتخاب می‌کند و همچنین خواندن قرآن در شب‌های جمعه یا روزه‌های جمعه. در تمام این موارد انگیزه

او نسبت به خصوصیت، ملاحظات شخصی و تقاضای شرایط زندگی اوست.

از این بیان روشن می‌شود که دلایل چهارگانه شاطبی اساس صحیحی ندارد زیرا درست است که از شرع مقدس تخصیصی وارد نشده ولی عامل هم هرگز ویژگی عمل را به شرع نسبت نمی‌دهد و اما این که می‌گوید این عمل مشتبه است، حق آن است برای کسانی که تحلیل صحیحی از بدعت ندارند مشتبه است نه برای دیگران.

شگفت‌تر از همه دلیل سوم اوست که پیامبر یا صحابه انجام نداده‌اند، زیرا ترک پیامبر دلیل بر حرمت نیست تا چه رسد به ترک صحابه و فرض این است که اطلاق دلیل همه روزه‌ها و همه کیفیت‌ها را دربرمی‌گیرد.

درباره دلیل چهارم یادآوری می‌شویم که اگر جاهلی غیر سنت را سنت اندیشید باید او را ارشاد کرد و نباید مزاحم اعمال دیگران گشت.

بدعت در تفسیر بدعت

در حالی که برخی، در مورد بدعت و آثار ویرانگر آن سخن می‌گویند در تفسیر بدعت، خود مرتکب بدعت شده و پاره‌ای از امور را بی دلیل، حرام می‌شمارند به گواه این که این امور، در عصر صحابه و تابعان وجود نداشته است، پیشرو این بسدعت‌گذاری، ابن‌ن تیمیه است. وی برگزاری جشن‌های میلاد پیامبر را که در سراسر جهان اسلام انجام می‌شود، بدعت می‌خواند و می‌گوید اگر چنین کاری درست و شایسته بود، یاران پیامبر و تابعان آنها از ما به آن سبقت می‌جستند و یا در مورد بوسیدن قرآن، می‌گوید: از سلف چیزی در این باره به ما نرسیده است^(۱)، همین اندیشه را محمد بن عبدالوهاب پذیرفته و پیروان او در تخریب ضریح امامان بقیع به آن تمسک جستند. عبدالله بن بلیهد از علمای مدینه، بنای قبور را استفتا کرد و خود او پیشاپیش، در متن استفتا، فتوا را صادر کرد و چنین نوشت: در بهترین زمانها که همان سیصد سال نخست تاریخ اسلام است چنین چیزی وجود نداشته است^(۲)، در این مورد دو نکته را یادآور می‌شویم:

۱. پیشینیان که از ایشان را به سلف صالح، تعبیر می‌کنند محور حق و باطل نبوده و فعل و ترک آنها مدار حلال و حرام نیست، هرگز نمی‌توان ترک یک عمل را از سوی آنان دلیل بر عدم جواز گرفت و هیچ مفتی ترک عمل سلف را دلیل بر حرمت نگرفته است. جز ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و پیروان آن دو، که این خود، نوعی «بدعت» است. ۲. این که می‌گویند در زمان صحابه چنین بناهایی وجود نداشته است مغایر با تاریخ صحیح است، هنگامی که مسلمانان، قدس شریف را فتح کردند، در آنجا مقابر انبیاء مانند ابراهیم و یعقوب و فرزندان او برپا بوده و اکنون نیز برپاست و هرگز از ذهن خلیفه نگذشت که این نوع بناها بدعت در شریعت است و باید آنها را منهدم کرد، بنابراین ویران کردن آنها به استناد شریعت اسلامی، خود، نوعی «بدعت» است.

کسانی که می‌گویند: هر فکر و اندیشه‌ای که در سه قرن نخست پیشینه داشته باشد درست و پایرجا است به

۱. الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲. کشف الارتباب، ص ۳۵۷.

روایتی که بخاری در صحیح خود، از عبدالله بن مسعود نقل کرده است، استناد می‌جویند، وی می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یجیی أقیام تسبق شهادة أحدهم یمینه، ویمینه شهادته».^(۱)

«بهترین مردم، کسانی هستند که در عصر من زندگی می‌کنند، سپس کسانی که پس از آنان می‌آیند، سپس کسانی که پشت سر گروه دوم می‌آیند. سپس مردمانی می‌آیند که گواهی آنان به سوگندشان پیشی می‌گیرد و سوگندشان بر شهادتشان یعنی به شهادت و سوگندشان اعتماد نیست».

این گروه، واژه «قرن» را که در حدیث آمده است، به صد سال تفسیر کرده و از این جهت برای اندیشه و اقوال و رفتار مسلمانانی که در این سیصد سال زندگی کرده‌اند، نوعی قداست، قائل شده و فعل و ترک آنها را نشانه حق و باطل می‌دانند.^(۲)

واژه قرن در قرآن در هفت مورد آمده^(۳) و مقصود، گروهی است که در زمان واحد زندگی می‌کنند و میان آنان مشترکاتی وجود دارد، اهل لغت نیز با

همین معنی هماهنگ هستند و می‌گویند قرن: «الامة تأتي بعد الامة» و نسلی پس از نسلی.^(۴)

إذا ذهب القرن الذی أنت فیهم
وخلقت فی قرنٍ فأنْتَ غریبٌ
هرگاه گروهی که تو در میان آنها هستی از دنیا بروند و تو در گروه دیگری قرار بگیری، در این هنگام تو در میان آنها غریب هستی.^(۵)

بنابراین، حدیث، بر فضیلت سه گروهی که پشت سر هم آمده و با هم می‌زیسته‌اند دلالت دارد اما این گروه، عمر هر یک از سه دسته را که در حدیث نبوی از آنها یاد شده، صد سال تخمین می‌زنند و مجموع دوره زندگی سه دسته را سیصد سال حساب می‌کنند و این سیصد سال را بهترین دوره، و مصداق بیان پیامبر معرفی می‌کنند، در حالی که مدت عمر این سه گروه چه اندازه است، حدیث، از آن ساکت است. قرن نخست منطبق

۱. صحیح بخاری، حدیث ۲۶۵۲.

۲. فتح الباری، ج ۷، ص ۶، و ج ۵، ص ۲۶۰.

۳. انعام/۶، مریم/۴۷ و ۹۴، ص ۳/ق ۳۶/۱، انعام/۶، مؤمنون/۳۱.

۴. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۳۳، ماده قرن.

۵. قاموس اللغة مادة «قرن».

جنگهای جمل و صفین و نهروان را می‌تواند فراموش کند و مگر وقعه حرّه و محاصره و سنگباران خانه کعبه توسط سپاه یزید در غیر این دوران رخ داده است؟

ثانیاً: در این دوره، گروهی از دانشمندان یهود و نصاری، لباس اسلام پوشیده و احادیث دروغین را که در اصطلاح به آنها اسرائیلیات و مسیحیات و مجوسیات گفته می‌شود وارد احادیث اسلامی ساخته و در میان مسلمانان پخش کردند و منشأ انحرافات و بدعت‌های زیادی تا به امروز شده‌اند.

ثالثاً: مکتب‌های الحادی و دور از اسلام که ابوالحسن اشعری در کتاب «مقالات الاسلامیین» از آنها یاد کرده، زائیده همین سه قرن است که طرفداران نیکی سه قرن نخست، ادعای قداست افکار و اعمال آن زمان را دارند. گروه‌های «خوارج» و «مرجئه» و «محکمه» و «جهمیّه» و «کرامیه» در همین قرن‌ها پدید آمده‌اند.

در شماره آینده، سه بدعت بزرگ که پس از رحلت رسول خدا در عصر صحابه رخ داد، مطرح خواهیم کرد.

بر عصر رسول خدا است، و اما دو گروه دیگر که پشت سر هم می‌آیند، زمان آنان در حدیث، معین نشده است، در این صورت چگونه می‌توان با این حدیث بر قداست افکار و اقوال و اعمال رایج در سیصد سال نخست هجری قمری، صحّه گذاشت؟

و شاید «ملاک خیر بودن» این سه گروه این است که در میان آنان مجاهدان مخلص بوده، که دور از سیاست‌های وقت، به نشر اسلام، در اطراف جهان می‌پرداختند و غالباً فتوحات اسلامی، در همین دوره‌ها بوده است، حتی فتح اندلس در سال ۹۲ هجری انجام گرفته است. اگر از این ملاک بگذریم، شرّ در این سه قرن، به دلایل یاد شده در زیر، کمتر از قرنهای پیشین نبوده است:

اولاً: در طول حکومت امویان که از سال ۴۰ هجری آغاز شد و در سال ۱۳۲ پایان یافت. چه خونهای بیگناهی ریخته نشد، و چه نهضت‌های اسلامی که سرکوب نگشت، نمونه آن فاجعه کربلا در سال ۶۱ و سرکوب قیام زید بن علی در سال ۱۲۲ و همچنین سرکوب نهضت‌های دیگر اسلامی است. مگر حافظه تاریخ،